



«بسم الله الرحمن الرحيم»



1. متن اولیه جناب مروّتی:

Amin Morovati

سلام بر دوستان و یاران همراه گروه

م. هادی حسینی جهان آبادی

جناب مروّتی با درود!

گروه در اختیار شماست!

Amin Morovati

بحث امشب در باره معنای الهیات تنزیهی است

تبیین نحوه رابطه خدا با عالم، سه نوع الهیات به وجود آورده است:

الهیات تشبیهی (عامیانه)، الهیات تنزیهی (عالمانه) و الهیات تجلی (عارفانه). سرمنشا و سررشته هر سه نوع الهیات را می

توان در قرآن سراغ گرفت. در حقیقت خدا در قرآن با سه نوع مخاطب عامی و عالم و عارف، سروکار دارد و با هر سه نوع

مخاطبه دارد:

ناطق کامل که خوان پاشی بود

بر سر خوانش ز هر آشی بود

تا نماند هیچ مهمان بینوا

هر یکی یابد غذای خود جدا

همچو قرآن که به معنی هفت توست

خاص را و عام را مَطعم در اوست مثنوی

الهیات تشبیهی، الهیات عامیانه است. فرافکنی تصورات و تصویرات ذهنی عامیانه به خداست. مثل اعلاّی آن شبان مولانا

در داستان موسی و شبان است. گفتمان الهیات تشبیهی، گفتمان سلطانی و انسانوار و متشخص است که در آن خدا "ملک

الناس" و "ملیک مقتدر" و "ملک قدوس" است و بر عرش و تخت سلطنت نشسته است. امورات عالم را از طریق کارگزارانی

به نام ملائکه، مدیریت و تمشیت می کند. بعضی از این ملائک مقربند و بعضی دور و بعضی دورتر. قرآن این گفتمان سلطانی

را وفق درک عوام می پذیرد ولی آن را تصحیح هم می کند. به این ترتیب که درست است فرشتگان کارگزاران خدا از بالا به

پایین هستند و رابطه خدا با عالم و آدم را شکل می دهند، اما رابطه معکوس بشر با خدا باید بی واسطه باشد. " ادْعُونِي أَسْتَجِبْ

لَكُمْ ". دعوای اسلام با بت پرستان بر سر حذف واسطه ها و شفعا در پرستش و ستایش و نیایش بود.



الهیات تنزیهی، الهیات عالمانه است. در الهیات تنزیه و تسبیح، صفاتی که بت پرستان به خدا نسبت می دهند، نفی می شود. "تعالی شانۀ عمّا یصفون و عمّا یقولون" است، "لیس کمثله شیء" است. در این الهیات فرشتگان دختران خدا نیستند و خدا اولاد و عیال ندارد. اگر الهیات تشبیهی بر اثبات و ایجاب صفات برای خدا، متکی است، الهیات تنزیهی بر نفی و سلب تاکید دارد.

الهیات عارفانه، الهیات تجلی است. اگر الهیات تشبیهی، تز باشد و الهیات تنزیهی، آنتی تز، آنگاه الهیات تجلی، به نحوی دیالکتیکی، سنتز آن دو خواهد بود. در این الهیات خدا "نور سماوات و الارض" است، هم باطن است و هم ظاهر، به هر جا روی کنی، با وجه او مواجه می شوی، همه پدیده ها، "آیات" و نشانه های او هستند. استفاده از استعاره "آینه" و استعاره "سایه"، تا حدی ذهن را به منظور اهل عرفان نزدیک می کند. سایه های او هستند. سایه از صاحب سایه نشان می دهد بی آن که وجود داشته باشد. تصاویر در آینه، حاکی از موجودی در خارجند ولی تصویر در آینه، حیثیت وجودی ندارد.

به قول سعدی:

ره عقل جز پیچ بر پیچ نیست
بر عارفان جز خدا هیچ نیست
توان گفتن این با حقایق شناس
ولی خرده گیرند اهل قیاس
که پس آسمان و زمین چیستند؟
بنی آدم و دام و دد کیستند؟
پسندیده پرسیدی ای هوشمند
بگویم گر آید جوابت پسند
نه هامون و دریا و کوه و فلک،
پری و آدمی زاد و دیو و ملک،
همه هرچه هستند از آن کمترند
که با هستیش، نام هستی برند

هر سه ی این الهیات در جای خود لازمند و کارکرد دارند. عوام بدون خدای محسوس و مشبّه، خدایشان را از دست می دهند. به همین علت نیچه می گوید: "آن کس که برای اولین بار گفت خدا روح است، بزرگ ترین قدم را در راه بی ایمانی برداشت." نقش مقابر و بارگاه ها - که از منظر علما، شرک آلود و غیر توحیدی است - حداقل از منظر روانشناسی، در ارتباط عوام با خدایشان غیرقابل انکار است. در "مقالات شمس" آمده که عالمی در منبر از تنزیه خدا و شرک مشبهان سخن می گفت. یکی را آه از نهاد برآمد که خدایت گم گنّاد که خدایم گم کردی.



الهیات تنزیهی هم به نوبه خود در اصلاح ذهنیت عوامانه و خدای انسانوار و متشخص، مفید است. اما سردرگمی و اظهارنظرهای جدلی طرفین و ابطال ناپذیر از نتایج نامطلوب آن است و خدای مانوس را از دسترس خارج می کند. به خدای نامحسوس و نامانوس نمی توان عشق ورزید و حتی خیلی نمی توان از او حساب برد. به همین دلیل این خدا کم کم تاثیر گذاریش در زندگی بشر را از دست می دهد. در الهیات تنزیهی رابطه خدا با عالم، رابطه علت با معلول است. لذا در الهیات تنزیهی از خدا تعبیر به "علت العلل" و "علت اولی" یا "محرک اول" یا "واجب الوجود" تعبیر می شود و روش اثباتش هم استدلال از معلول به علت است. روش الهیات تشبیهی عمدتاً تقلیدی و ارثی است و رفتن بر سبیل آباء و اجداد است.

اما در الهیات تجلی، خدا در همه محسوسات و نامحسوسات متجلی و در دسترس است. اساساً عالم و آدم رنگ و بوی خدایی دارند، بی آن که تشبیهی در کار باشد. خدا صرف وجود است نه یکی از موجودات. در عین حال در تمام موجودات متجلی و پیداست. هوالباطن و هوالظاهر. فاینما تولوا فثم وجه الله. به قول بابا طاهر:

به صحرا بنگرم، صحرا ته وینم به دریا بنگرم، دریا ته وینم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا می وینم

در الهیات تجلی رابطه خدا با عالم رابطه آینه با تصویر یا رابطه شخص با تصویر خودش می باشد. مانند علائم راهنمایی که چیزی نشانه چیز دیگر است. مانند اسم که نشانه مسماست. مانند کلمه که دلالت بر معنا دارد. اولی دال است و دومی مدلول. برای نشان دادن این رابطه، تمثیل و تشبیه کارآمد تر از استدلال است. لذا امثال مولوی حرفشان را با تمثیل می زنند. روشی که قطعاً از قرآن آموخته اند. خدای بی صورت یا نامتشخص در باور عرفا جایگاه مهمی دارد. او صرف الوجود است نه موجودی از موجودات. خدا همه چیز است، اما هیچ چیز خدا نیست. رابطه او با موجودات رابطه نور و سایه، تجلی گر و تجلی کننده، معنا و واژه، روح و جسم است. معنای "نفخت فیه من روحی" نیز همین است. خدا معنای عالم است. پدیده ها کلمات خدایند و خداوند معنا و مسمای آن هاست. چنان که شیخ عبدالرحمن خالص می گوید:

همه عالم کلماتند و معنی: هو

درس این است در این مکتب شاهانه ما

همین طور همه پدیده های عالم "آیه" اند. یعنی نشانه اویند نه این که موجودیت و هویت مستقل داشته باشند. نشانه او هستند یعنی بر او دلالت می کنند چنان که اسم به مسمای و کلمه به معنا. این غیر از رابطه علت و معلول است که در آن معلول، موجودیت و شان دارد. برغم نظر فلاسفه ای چون ارسطو، رابطه خدا با عالم، رابطه دال و مدلول است نه رابطه علت و معلول. سایه نشانه (آیت) نور و علامت وجود موجودی دیگر است و از خود شانی ندارد. اسم دلالت بر مسمای دارد و حقیقتی بالاستقلال ندارد. تصویر، حاکی از وجود آینه است و صرفاً نوعی تجلی است و حقیقتی مستقل ندارد. جسم نیز حقیقتی بدون روح ندارد.



خدا همه چیز با هم است نه یک چیز به تنهایی. همه وجود است نه یکی از موجودات. همه جا هست ولی در یک جای معین متمکن نیست. از منظر عرفا، تعبیر "خدا موجود است"، توحید ناقص است در حالی که تعبیر "خدا عین وجود است"، توحید محض است.

فلاسفه از معلول به علت و از مخلوق به خالق استدلال می‌کردند ولی عرفا به تاسی از قرآن، در تجلیات هستی او را می‌دیدند تصویری که عرفا از رابطه خدا و انسان داشتند به کلی متفاوت از تصور فلاسفه بود. عرفا طبیعت را تجلی تنزل یافته آن حقیقت می‌دانستند نه معلول و مخلوقش. رقیقه‌ای از آن حقیقه غلیظ و متراکم می‌دانستند. برای عرفا، نمادها و مثال‌ها و سمبل‌ها وجود دارند نه معلول‌ها. باد برای عرفا سمبل سرگردانی و غربت، بی‌تعینی و لاحدی است. سروش می‌گوید تجلیات باد و نور و دریا مولانا را به یاد خالق می‌انداختند. جهان برای عرفا، جهان تجلیات است نه مصنوعات و معلولات:

جز به مصنوعی، ندیدی صانعی	بر قیاس اقترانی ، قانعی
می‌فزاید در وسایط فلسفی	از دلایل، باز برعکسش صفی
گر دُخان ، او را دلیل آتش است	بی دُخان، ما را در این آتش خوشست

اما عرفا در هر چه نظر می‌کنند، او را می‌بینند

در نتیجه رویکرد عرفا به جای استدلال، تأویل است و تمثیل. درک و فهم تصاویری که به عنوان پدیدار، آیت و تصویر در آینه عالم منعکس شده اند، نیاز به استدلال ذهنی و صغری کبری چیدن ندارد؛ نیاز به تمثیل و تاویل دارد. یعنی ارجاع و بازگرداندن این تصاویر به مصور و نقاش. یعنی به خدا. رابطه خدا با دنیا رابطه علت و معلول نیست رابطه امر متعالی با امر منتزل است. همه چیز تنزیل اوست که پائین آمده و مراتب مختلف وجودی را پر می‌کند. جهان تظاهر و ظهور اوست نه معلولش. رابطه خدا با دنیا رابطه علت با معلول نیست. رابطه معنی است با لفظ و روش فهم معنی تاویل و هرمنوتیک است. فهم این رابطه نه به دانستن زبان "عبارت" که به دانستن زبان "اشارت" است. به همین علت مولانا به جای استدلال از معلول به علت، به تمثیل و تشبیه روی می‌آورد.

لیک هرگز مست تصویر و خیال	در نیابد ذات ما را بی مثال
لیک تمثیلی و تصویری کند	تا که دریابد ضعیفی عشقمند

لذا عرفا روی موافق با استدلال ذهنی و زبانی ندارند و به جای کار روی ذهن و زبان، از تمثیل و تشبیه کمک می‌گیرند تا امر نامحسوس را محسوس گردانند و به تو کمک می‌کنند به جای فکر کردن، حس کردن بیاموزی و حس کردن را تمرین کنی.

دیندار عامی صورت ذهنی خود را به خدا فرافکنی می‌کند ولی عارف همه صورت‌ها را تجلی او می‌داند. این تعبیر "وجه الله" دقیقاً یعنی "صورت خدا" و معنای آیه عینا مبین دوییتی باباطاهر است که به هر جا روی کنی، صورتی از صورت‌های خدا را می‌بینی.



عوام احتیاج به خدایی دارند که حس اش کنند به همین دلیل است که خدای متعال باید از جایگاه متعالش نوعی تنزیل داشته باشد تا در معرض فهم انسان قرار گیرد و به همین دلیل علی‌رغم این که خدای اسلام منزّه‌ترین خدایان است، هنوز به نور تشبیه می‌شود، با دست خود گل آدم را ورز می‌دهد، بر عرش می‌نشیند، کعبه خانه اوست و حجرالاسود نماد دست اوست که انسان مسلمان با آن بیعت می‌کند. مادام که انسان، انسان است، از تشبیه چاره و گریزی نیست.

از آن سوی همچنان که افراط در تشبیه مناسب احوال اذهان بدوی‌تر است، اذهان قوی‌تر، تصور منزّه‌تری از خدا دارند. او را در همه جا و همه کس می‌بینند بدون آن که او را به مکان و جای خاصی محدود سازند و تقلیل دهند. حضرت علی (ع) می‌فرماید من خدایی را که نبینم نمی‌پرستم. علی باب شهر علم است. او خدا را می‌بیند نه به وجهی که عوام او را در بت و مجسمه و کعبه گل می‌بینند، بلکه او را "شهود" می‌کند.

نمی‌دانم این جمله زیبا از چه کسی است که "نه آنان که خدایان عوام را تحقیر می‌کنند، بی‌خدایند بل بی‌خدا کسانی هستند که تصورات عوام را به خدا نسبت می‌دهند". خدای هر کس به رنگ اوست. امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید مورچه گمان دارد که خداوند دو تا شاخک دارد: "تَزَعَمَ النَّمْلَةُ أَنَّ لِلَّهِ زُبَانَتَيْنِ".

نتیجه این که ضمن آن که بر افهام ساده و بدوی نباید سخت گرفت که چرا خداوند را به تشبیه می‌آمیزند، بر خواص هم نباید سخت گرفت که چرا خدایشان شیبه خدای دیگران نیست.

اذهان بدوی با صورت مأنوس ترند تا با بی‌صورتی و این درست به ذهنیت کودکان در مورد خدا می‌ماند که کاملاً انسان وار و آمیخته به تشبیه است و از آن جا که خدا تکلیفی فوق طاققت را به کسی روا نمی‌داند، بر آن هم حرجی نیست و به همان دلیل که حرجی بر "شبان" در حکایت "موسی و شبان" در مثنوی نیست. این نگاه به تشبیه و تنزیه باعث می‌شود با اذهان ساده‌تر هم مدارای بیشتری کنیم و محدودیت ذهنی آن‌ها در توسل ناگزیر به تشبیه را بفهمیم و زیاد بدانان سخت‌گیریم ولی ضمناً باید به تدریج برای فهم توحید به آن‌ها یاری کنیم.

در سطح دینداری عامیانه انسان مفهوم را به محسوس تبدیل می‌کند از آن قبیل که شبان مولوی می‌کرد؛ ولی در سطح دینداری عارفانه، آن را شهود می‌کند از آن قبیل که حضرت علی (ع) می‌گفت خدایی را که نبینم نمی‌پرستم. تشبیه اول حاصل کوچکی قوه ادراک انسان است و تشبیه نوع دوم حاصل به تسخیر آمدن وجود انسان توسط معشوق و تبدیل شدن تمام وجود به آینه‌ی ادراک او. در تشبیه اول معشوق، محسوس سمع قرار می‌گیرد و در تشبیه دوم محسوس کل وجود. به قول مولانا:

گوشم شنید قصه‌ی ایمان و مست شد / کو سهم چشم؟ صورت ایمانم آرزوست

و از آن زیباتر سعدی:

آستین بر روی و نقشی در میان افکنده‌ای / خویشتن پنهان و شوری در جهان افکنده‌ای
هر یکی نادیده از رویت نشانی می‌دهد / پرده بردار ای که خلقی در گمان افکنده‌ای



هیچ نقاشت نمی بیند که نقشی بر کند وان که دید^{۱۷} از حیرتش، کلک از بنان افکنده ای

این دریغم می کشد کافکنده ای اوصاف خویش در زبان عام و خاصان را زبان افکنده ای

بوسیدن و لمس کردن حجر الاسود در سنت رسول الله آمده است و این رمزی است برای بیعت با خداوند. تو گویی حجر الاسود به منزله ی دست خداست. این از موارد تشبیه و تجسیم ناگزیری است که باید به فحوا و محتوای آن متفطن بود و نه به شکل ظاهری آن.

آیا می توان ضمن پرهیز از توابع تنزیه، به وادی تشبیه عوامانه هم در نغلطید؟ به نظر می رسد جواب عرفا به این سوال جالب باشد. عرفا با دین فلاسفه و متکلمان که خدا را از انسان دور می کند و او را از دسترس دور می کند، مشکل دارند. آنان به لحاظ اهمیتی که به "حال" در مقابل "قال" می دهند با دین شبانی و عجایزی مشکلی ندارند ولی قدم مهمتری که عرفا برداشته اند، نظریه آفرینش آن ها، یعنی نظریه تجلی خدای بی صورت در صورت دنیا است. همه چیز خداست و از جمله همه صورت های مادی نه تنها "از او" که خود اویند. غیر از خدا هیچکس نبود و هیچکس هم نیست. همه چیز اوست و تجلیات مختلف او. لذا کسی که همه عالم را تجلیات مختلف خدا می داند، عملاً از دوگانه و دوقطبی کاذبی به نام خدا و غیر خدا یا خدا و مخلوق رهیده است. شاعر عارف مسلکی مثل سپهری هم خدایی نزدیک دارد. خدایی که در این نزدیکی است لای شب بو ها و پای کاج ها و در بیان مولا علی هم آمده است که "خدایی را که نمی بینم، نمی پرستم" که با بیانات متعارف و رسمی مذهبی در تضاد است. عرفا بدون آن که به تشبیه عوامانه دچار شوند، خدای متعال و دور از دسترس را از راهی دیگر و به صورتی دیگرگونه دوباره فرود می آورند تا جایی که از رگ گردن به ما نزدیک تر گردد. این فرود و نزول و هبوطی از نوع دیگر است و با انسانوارانگاری عوامانه و کودکانه بسیار متفاوت است.

عوام ذهنیت خود را به صورت یک خدای انسانوار در خدای خود فرافکنی می کنند. علما آن قدر بر منزه بودنش اصرار می کنند که ارتباط آدم را با او به کلی قطع می کنند و یک شکاف (gap) پر نشدنی بین خالق و مخلوق برپا می کنند. خدایی که برخلاف خدای سپهری، در این نزدیکی نیست و از دسترس انسان دور است، لا محاله نقش و تأثیرش در زندگی بشر را هم رفته رفته از دست می رود. خدایی که دست کسی به او بند نمی شود. در دام ذهن کسی نمی گنجد و تنها صفات سلبی دارد نه ایجابی و البته صفات سلبی، هیچ توضیحی راجع به موصوف نمی دهند. اما خدای عارفان نخست از چنگ تشبیه عوامانه و فرافکنانه عوام به در آورده می شود و عرفا با تنزیه از تشبیه عامیانه و برائت جستن از آن قدم اول را بر می دارند و ثانیاً به جای آن که از منظر عامیانه و بشری و فرافکنانه به خدا بنگرند، خدا را در عالم فرا می فکنند یعنی از منظر خدا در عالم می نگرند و از جایگاه متعال اوست که در عالم نزول و تجلی می کنند و عالم را عین خدا می بینند و خدا را محسوس و نزدیک می کنند نه از منظر فرافکنی انسانی. بل این خداست که با نزول و تجلی خود را در عالم متجلی می کند و خود در دسترس عالمیان قرار می دهد و این لطیفه و رازی است پنهانی که عرفا پرده از آن برگرفته اند. خدای عالمان در تصویر و تصور نمی گنجد چون فقط صفات سلبی دارد. اما عرفا از راهی دیگر غیر از تشبیه عوامانه خدا را به ما نزدیک می کنند یعنی به نوعی تنزیه و



تشبیه جمع می کنند. از خدای علما جز اسمی بی مسما و موصوفی بی صفت چیزی عاید بشر نمی شود. با موجود بی مسما و بی صفت هم ارتباطی نمی توان برقرار کرد و پیوندی حاصل نمی شود تا از او طرفی بست. به همین علت تنزیه افراطی خدا را از متن و بطن زندگی بشر خارج می کند تا جایی که فقط اسمی بی مسما از او باقی می ماند و این با بی خدایی فرق چندانی ندارد. در یک کلام خدای عالمان به اسم و لفظ فرو کاسته می شود و این عرفا هستند که بار دیگر ارکان جهان را از خدا پُر می کنند. چنان که در دعای کمیل می خوانیم: الی ملات ارکان کل شیء. از منظر عرفا جهان خدا نیست ولی خدا جهان است در واقع همین خدای منزّه است که دارد از زندگی انسان ها خارج می شود و بلا تاثیر و خنثی می شود.

مطلب من تمام است. تا ساعت 11 در خدمت دوستان همراه هستیم. اگر پس از آن هم نکاتی مطرح شد که نیاز به گفتگوی بیشتر داشت ان شاءالله فردا بدانها میپردازیم

1. بخش پاسخ و پرسش گفتگو:

م. هادی حسینی جهان آبادی، [22:29 06,12,17]

[In reply to Amin Morovati]

سپاس! 🌸🌿🌻

دوستان اکنون می توانند پرسش هایشان را داشته باشند!

کاوه، [22:29 06,12,17]

سلام گرامی

خسته نباشید

"در یک کلام خدای عالمان به اسم و لفظ فرو کاسته می شود و این عرفا هستند که بار دیگر ارکان جهان را از خدا پُر می کنند."

این خدای عارفانه شما که به لفظ فرو کاسته نمی شود، یک معنی انحرافی از خدا هست و نوعی خدافهمی کاتولیک تر از پاپ.

خدافهمی توحیدی یا خدافهمی و حیانه معنی درست خدا از خویش است به زبان انسانها و به قدر عقول آنها از جانب خود خدا.

خدافهمی عرفان بشری باطنی نوع انحرافی معنی شناسی خدا می باشد، که خدای به زمین آورده شده انبیاء را می خواهد دوباره بر گرداند به آسمان.



[22:30 06,12,17], Amin Morovati

درود درست است

[22:33 06,12,17], سید احمدی

[In reply to Amin Morovati]

جناب مروّتی عزیز ، سلام

عالی بود ، بسیار بهره بردم .

سوال :

وجودی که امثال هایدگر در پی آن هستند ، با نگاه عارفانه ی موجود در متن حضرتعالی متفاوت است .

چنین نگاهی را در آثار سهراب سپهری هم شاهدیم .

سروش دباغ از آن به عرفان مدرن تشبیه می کند .

آیا چنین ارتباطی را قائلید یا اینکه خداوند را دارای اسماء و صفات می دانید ؟

م. هادی حسینی جهان آبادی, [22:35 06,12,17]

[In reply to Amin Morovati]

متن ایشان را تغییر دادند؛ عنایت کنید!

[22:35 06,12,17], Saeid

[In reply to Amin Morovati]

سلام

گوساله سامری تشبیه سازی از خداست موسی با ان برخورد میکند

خدای عوام را چرا نفی میکند؟

[22:36 06,12,17], کاوه



خدافهمی توحیدی یا خدافهمی و حیانه معنی درست خدا از خویش است به زبان انسانها و به قدر عقول آنها از جانب خود خدا.

خدافهمی عرفان بشری باطنی نوع انحرافی معنی شناسی خدا می باشد، که خدای به زمین آورده شده انبیاء را می خواهد دوباره بر گرداند به آسمان.

[22:36 06,12,17], Amin Morovati

این نقطه نظرات به رویکرد سپهری شبیه است ولی نمیدان چقدر بر دیدگاههای هایدگر قابل تطبیق است. اما بحث اسما و صفات بحث دیگری است که ما را از بحث اصلی دور می کند

[22:36 06,12,17], کاوه

بنده آقای مروّتی را به گفتگو در باره خدا فهمی عارفانه دعوت می کنم

م. هادی حسینی جهان آبادی, [22:37 06,12,17]

[In reply to کاوه]

اگر ایشان قبول کنند؛ زمینه را خواهیم چید!

[22:37 06,12,17], سعید

[In reply to کاوه]

الان زمان کنفرانس ایشان هست نه مناظره شما پرسشی هست پرسید

[22:37 06,12,17], Amin Morovati

خوب اگر سوالات یکی یکی مطرح نشود کار مشکل میشود

م. هادی حسینی جهان آبادی, [22:38 06,12,17]

[In reply to Amin Morovati]

لطفا شما از بالا به پایین تا هر چه فرصت شد پرسش ها را پاسخ بگویید!



کاوه, [22:38 06,12,17]

[In reply to Saeid]

عزیز

از پیشنهاد بنده زمان کنونی فهمیده می شود؟

م. هادی حسینی جهان آبادی, [22:39 06,12,17]

[In reply to Saeid]



[22:40 06,12,17], Amin Morovati

[In reply to کاوه]

شما میتوانید مدعیات خود را با دلایل مشخص مطرح و مدعیات بنده را که طی یک نوشته مستدل رد بفرمایید

م. هادی حسینی جهان آبادی, [22:41 06,12,17]

عرض شد در صورتی که ایشان نیز بپذیرند زمینه اش چیده خواهد شد!

[22:41 06,12,17], Amin Morovati

[In reply to Saeid]

عرض کردم هر سه نوع دینداری جای خود دارند و خدای قرآن هم ضمن دعوت به تنزیه از تشبیه هم غافل نیست

سعید, [22:42 06,12,17]

[In reply to Amin Morovati]

عبارت جهان خدا نیست ولی خدا جهان است را میشه بیشتر شرح بدید

[22:42 06,12,17], Saeid

[In reply to Amin Morovati]

اینجا که تشبیه نفی شده



[22:43 06,12,17], Amin Morovati

[In reply to] م. هادی حسینی جهان آبادی

موافقم . بنده مطلبی در حد مقاله ارائه کرده ام. ایشان هم مطلب مشابهی در تبیین نظر خود و رد استدلالات من ارائه فرمایند. این منطقی ترین نوع مناظره است.

[22:44 06,12,17] م. هادی حسینی جهان آبادی,

[In reply to Amin Morovati]



[22:44 06,12,17], Amin Morovati

[In reply to] م. هادی حسینی جهان آبادی

دارم همین کار را میکنم عزیزم

[22:44 06,12,17] م. هادی حسینی جهان آبادی,

[In reply to Amin Morovati]



[22:46 06,12,17], Amin Morovati

[In reply to] سعید

کلیت کائنات را می توان وجود تلقی کرد و به این اعتبار خدا جهان است ولی موجودات به اعتبار موجود بودنشان سایه یا تصویر وجودند لذا خدا نیستند

[22:47 06,12,17], Amin Morovati

[In reply to] Saeed

اما در جاهای دیگر مثل استوای خدا بر عرش تایید شده

[22:47 06,12,17] کاوه,

[In reply to Amin Morovati]



بنده در پایان کنفرانس شما پستهای مربوط به نظرم را قرار می دهم.

[22:48 06,12,17], Amin Morovati

[In reply to کاوه]

استفاده خواهم کرد

م. هادی حسینی جهان آبادی, [22:49 06,12,17]

[In reply to Amin Morovati]

این را در پاسخ به متنی فرمودید که اکنون بسیار اضافات یافته؛ لطفا عنایت کنید تا در آینده که خوانندگان مطالب را خواهند خواند؛ ایجاد ابهام نکند!

[22:49 06,12,17], کاوه

[In reply to Amin Morovati]

🙏🏻 در هر صورت گفتگوی زنده دیالوگی حسن خویش را دارد.

[22:50 06,12,17], Amin Morovati

[In reply to م. هادی حسینی جهان آبادی]

عرض کردم مدعایشان را مستدل عرضه فرمایند

[22:51 06,12,17], Amin Morovati

[In reply to کاوه]

قطعا چنین است ولی کافی نیست

[22:51 06,12,17], سعید

[In reply to Amin Morovati]

ممنون

بنده البته نمیتونم قبول کنم این دیدگاه را ولی چون بحثش طولانی میشه بماند



[22:52 06,12,17], Amin Morovati

[In reply to سعید]

در خدمتم

م. هادی حسینی جهان آبادی, [22:52 06,12,17]

[In reply to Amin Morovati]

منظور همان ارسال ا تان است؛ لطفاً مراجعه کنید و ببینید که متنی که تأیید فرموده اید؛ تغییر یافته!

[22:52 06,12,17], Amin Morovati

[In reply to م. هادی حسینی جهان آبادی]

بنده متن ویرایش نشده را تأیید کردم

م. هادی حسینی جهان آبادی, [22:54 06,12,17]

[In reply to Amin Morovati]

درست است اما خوانندگان احتمالی از این موضوع غافل اند؛ لطفاً اگر ممکن است پاسخ را چنان که صلاح می دانید ویرایش

کنید! 🌸🌸🌸

[22:55 06,12,17], Amin Morovati

[In reply to م. هادی حسینی جهان آبادی]

اگر برای خودتان شبهه ای هست بفرمایید

م. هادی حسینی جهان آبادی, [22:56 06,12,17]

[In reply to Amin Morovati]

این مطلب را آیا تأیید می فرمایید؟

کاوه:



سلام گرامی. خسته نباشید

"در یک کلام خدای عالمان به اسم و لفظ فرو کاسته می شود و این عرفا هستند که بار دیگر ارکان جهان را از خدا پُر می کنند."

این خدای عارفانه شما که به لفظ فرو کاسته نمی شود، یک معنی انحرافی از خدا هست و نوعی خدافهمی کاتولیک تر از پاپ.

خدافهمی توحیدی یا خدافهمی و حیانه معنی درست خدا از خویش است به زبان انسانها و به قدر عقول آنها از جانب خود خدا.

خدافهمی عرفان بشری باطنی نوع انحرافی معنی شناسی خدا می باشد، که خدای به زمین آورده شده انبیاء را می خواهد دوباره بر گرداند به آسمان.

[22:57 06,12,17], Amin Morovati

تایید من متوجه این قسمت از فرمایش اقا کاوه بود که فرمودند الهیات تنزیهی خدا را به کلمه تقلیل میدهد و الهیات تجلی جهان را پر از خدا میکند

م. هادی حسینی جهان آبادی, [22:57 06,12,17]

[In reply to م. هادی حسینی جهان آبادی]

مطلب تغییر - یافته ی جناب کاوه 🖱️

[22:58 06,12,17], Amin Morovati

[In reply to م. هادی حسینی جهان آبادی]

:Amin Morovati

تایید من متوجه این قسمت از فرمایش اقا کاوه بود که فرمودند الهیات تنزیهی خدا را به کلمه تقلیل میدهد و الهیات تجلی جهان را پر از خدا میکند

م. هادی حسینی جهان آبادی, [22:59 06,12,17]

[In reply to Amin Morovati]

درست شد 🌸🙏🌸



[22:59 06,12,17], Amin Morovati

خدا را شکر

م. هادی حسینی جهان آبادی, [23:00 06,12,17]

اگر جناب مروّتی بخواهند زمان می تواند تا 23:30 تمدید شود.

[23:00 06,12,17], (کسراد), کیومرث سلطانی راد

بادرودوسلام

کلا بنظر می رسد که تکلیف اسماء مشخص نشده

واین که مثلا جبار کیست؟

واین که فرعون و مشرک بعنوان پدیده چه ارتباطی دارند

باخدا؟

یعنی مقاله محدود شده به انواع باورمند

وستایش ازدوسه نفر

مقاله اجازه می دهد

هر کسی به آنچه دارد دلخوش باشد

و کسی گوش ندهد که دیگری چه می گوید

هر کسی دو آیه را بردارد

و بر سر دیگری بکوبد

و کسی در بند این نباشد که کل آیات را در یک مجموعه ی سازوار ببیند

[23:01 06,12,17], Amin Morovati

موعد بحث امشب منقضی شده . به نکات دیگر عزیزان ان شاءالله فردا میپردازم. بخصوص که امشب هم مهمان هستم و

به سختی توانستم در خدمت باشم



[23:02 06,12,17], Amin Morovati

[In reply to] کیومرث سلطانی راد (کسراد)

چشم به این مطلب هم میپردازم

[23:02 06,12,17], کیومرث سلطانی راد (کسراد)

[In reply to Amin Morovati]



[23:02 06,12,17], م. هادی حسینی جهان آبادی

[In reply to Amin Morovati]

بسیار سپاس از شما که وقت گذاشتید و کنفرانس مفیدی را ارائه فرمودید! 🌸 🌿 🌻

[23:02 06,12,17], م. هادی حسینی جهان آبادی

دوستان وقت گروه آزاد اعلام می شود!

[23:03 06,12,17], Amin Morovati

درود و سپاس از همراهی همه عزیزانم در گروه. شبستان بخیر و خوشی

[23:03 06,12,17], Beh Bouzari

سپاس فراوان ... بسیار استفاده کردیم. قبول خاطر و لطف سخن خدا دادست

تا آنجا که من می دانم، در دنیای ادبیات فارسی، این جریان توحیدی و روح یکتاپرستی حتی از پیش از اسلام هم به همین صورت دیده می شود و این نگرش تشبیهی، تنزیهی، و تجلی، در عین حال که مشخص کننده ی طرز فکر شاعر و نویسنده بوده، در متن های مختلف یک فرد نیز به صورت التقاطی و ترکیبی بروز داشته. با اینهمه، به نظر می رسد این پس از اسلام است که خدا در ادبیات بیشتر از سر آگاهی و همان نگرش تنزیهی توصیف می شود.

پس از اسلام:

نمیرد توئی (نظامی؛ مخزن الاسرار)

یا: ز نام و نشان و گمان برترست نگارنده ّ بر شده پیکرست (فردوسی)

و نیز: خوشا آنانکه الله یارشان بی که حمد و قل هو الله کارشان بی (باباطاهر)



پیش از اسلام:

مثلاً: در یشت 5، 91 اردوی سور ناهید به سان دوشیزه ای زیبا توصیف می شود که کمر به میان بسته و طریق پرستش خداوند را بیان می دارد ... «به راستی ای اسپنتان پاک! با این ستایش مرا بستای، با این ستایش مراسم مرا بجای آر...»
(اسطوره های ایرانی، وستاسرخوش کرتیس، ترجمه عباس مخبر، ص 10)
آیا می توان به طور کلی چنین تلقیی داشت که پس از اسلام نگرش توحیدی به تنزیه و تجلی ارتقا یافته است؟